

هم‌گرایی سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی: آموزه‌هایی برای ایران

معصومه قاراخانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۲۵

چکیده

این مقاله با رویکردی تحلیلی و با طرح این پرسش که هم‌گرایی مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی چگونه ممکن می‌شود؟ به بررسی نقشی که مددکاری اجتماعی در توسعه سیاست اجتماعی دارد و نیز تأثیری که ایدئولوژی‌های رفاهی و در پی آن سیاست‌های اجتماعی بر مددکاری اجتماعی دارند، می‌پردازد. در این مقاله، زمینه‌های مورد توجه برای بیان این رابطه را در دو نقش محوری شناسایی و مفهوم‌پردازی کرده‌ام. (۱) نقش حداقل‌گرا^۱ که در آن مددکار اجتماعی صرفاً به‌عنوان مجری سیاست اجتماعی است. در این موقعیت، مددکار اجتماعی در نقش اجراکننده سیاست‌های اجتماعی در سازمان‌ها و مراکز ارائه‌دهنده خدمات اجتماعی ظاهر می‌شود و (۲) نقش حداکثرگرا^۲ که مددکار اجتماعی به‌عنوان اصلاح‌گر سیاست اجتماعی عمل می‌کند. در این موقعیت، مددکار اجتماعی هم‌زمان با اجرای سیاست‌های اجتماعی در جهت تعیین دستور کار برای اجرا یا ممانعت از اجرای یک سیاست، تحلیل مسئله موجود، ارائه پیشنهاد پژوهش و حتی برای تصویب سیاست اقدام می‌کند. با این نقش، مددکار اجتماعی در تعاملی دوسویه با سیاست اجتماعی هم به توسعه مددکاری اجتماعی مؤثر کمک می‌کند و هم در پیوندی ارگانیک به پویایی و تحول سیاست اجتماعی زمینه‌مند یاری می‌رساند؛ برهم‌کنش هم‌افزایی که ضرورتی برای مددکاری اجتماعی روزآمد و سیاست اجتماعی علمی و کاربردی در زمینه ایران است.

واژه‌های کلیدی: سیاست اجتماعی، مددکاری اجتماعی، تحلیل سیاست، اقدام سیاستی، دولت

رفاه

طرح مسئله

توجه به «اقدام سیاستی»^۱ مددکاران اجتماعی و نیز سیاست‌گذاری اجتماعی از پایین، دو اتفاقی است که از اوایل قرن بیستم رخ داده و در حال گسترش است. به گفته برانکو (۲۰۱۹) ایده اصلی برای پرداختن به این رابطه، از مفهوم «اصلاح اجتماعی»^۲ آمد که نخستین بار ریچموند^۳ (۱۹۰۶) آن را زیر عنوان «چرخه اصلاح اجتماعی» مطرح کرد. در اینجا اصلاح اجتماعی به مثابه یک کنش پژوهش‌محور^۴، یعنی استفاده از پژوهش به عنوان منبعی برای گردآوری شواهد برای حمایت از اصلاح اجتماعی یا فرایند سیاست‌گذاری است. این رویکرد تاکنون تأثیر بسزایی در توسعه سیاست‌های اجتماعی داشته است. «چنان‌که کراونز»^۵ (۱۹۷۱) اسمیت^۶ (۱۹۹۴) و فرنر^۷ (۲۰۱۱) گفته‌اند، تحلیل سیاست در آمریکا ریشه در تلاش‌های اصلاح‌گرایانه اجتماعی دارد که پس از پایان جنگ داخلی آمریکا آغاز شد. از جمله، تشکیل انجمن علوم اجتماعی آمریکا^۸ در سال ۱۸۶۵، حرفه‌ای شدن علوم اجتماعی و حرفه‌های حمایت‌گر، مانند مددکاری اجتماعی در بخش پایانی قرن نوزدهم و دوره روبه‌پیشرفت اوایل قرن بیستم و هم‌زمان درخواست برخی بنیادهای خصوصی و مؤسسات دولتی برای پرداختن به مسائل اجتماعی برجای‌مانده از جنگ جهانی اول و دوم» در این زمینه مؤثر بودند (به نقل از: Caputo, 2014: 188).

به‌رغم تمایزاتی که میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی وجود دارد، هر دو بر رفاه اجتماعی و انسجام اجتماعی تأکید دارند (Burgess & Taylor, 2005)، موضوعاتی که هر دو در ایران مسئله‌مند است. بنا بر گزارش مرکز آمار ایران تغییرات

-
1. Policy practice
 2. Social reform
 3. Richmond
 4. Research – based action
 5. Cravens
 6. Smith
 7. Furner
 8. American Social Science Association (ASSA)

هم‌گرایی سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی ... ۱۳۵

«شاخص فلاکت» در سال ۱۳۹۸ به بدترین رقم خود طی بیست و چهار سال گذشته رسیده است و طبق برآوردهای شاخص رفاه لگاتوم، جایگاه ایران همواره در پایین جدول کشورها بین رتبه‌های ۱۰۶ تا ۱۱۸ نوسان داشته است. توجه به این دو شاخص گویای آن است که سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نه تنها منجر به بهبود وضعیت کسب‌وکار، معیشت و رفاه مردم نشده است، بلکه گروه‌های بیشتری را آسیب‌پذیر کرده یا در معرض آسیب قرار داده است. سواى چالش‌های مربوط به تأثیر ماهیت و نوع این سیاست‌ها، شیوه اجرای آن‌ها نیز در برآمدن این وضعیت مؤثر است. موضوعی که بی‌ارتباط با نوع و خدماتی که گروه‌های آسیب‌دیده یا آسیب‌پذیر از سوی مددکاران اجتماعی دریافت می‌کنند، نیست.

در این شرایط توجه به رابطه میان مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی به دو دلیل اهمیت می‌یابد: (۱) از آنجایی که مددکاران اجتماعی مجری سیاست‌های اجتماعی هستند، ضروری است از کلیت سیاست‌ها آگاه باشند. این آگاهی دست‌کم سبب می‌شود تا آن‌ها در انجام وظایف حرفه‌ای‌شان، از واقعیت‌های سیاست‌گذاری اطلاع بیشتری کسب کنند و به مثابه یک حرفه‌ای با رعایت ارزش‌ها و اخلاق حرفه‌ای، با بینش بیشتری عمل کنند. (۲) تعامل دوسویه میان مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی سبب می‌شود تا مددکاران اجتماعی وظیفه حرفه‌ای دیگر خود، یعنی قرار گرفتن در چرخه سیاست‌گذاری را مؤثرتر ایفا کنند و سیاست‌ها را تحت تأثیر قرار دهند. در اینجا مددکاران اجتماعی با قرار گرفتن در فرایند اصلاح اجتماعی، نقش حائل میان سیاست‌گذار و مردم را بازی می‌کنند.

با وجود اذعان به این که «مددکاری اجتماعی در قلب سیاست اجتماعی قرار دارد» (دیکنز، ۱۳۹۴: ۱۸) و به‌رغم تلاش‌های رو به پیشرفتی که از سوی دپارتمان‌های مددکاری اجتماعی در سطح جهان با هدف سیاست‌گذاری از پایین به بالا انجام می‌شود و با این که پرسش درباره سهم مددکاران اجتماعی در اجرای برنامه‌های سیاست اجتماعی سنت پژوهشی طولانی دارد، اما، تحلیل سیاست‌های اجتماعی معمولاً در

چشم‌انداز مددکاری اجتماعی قرار نمی‌گیرد. چنان‌که بررسی‌ها نشان می‌دهد، «اقدام سیاستی یک حوزه بازمانده^۱ از مطالعه و آموزش در مدارس مددکاری اجتماعی در دولت‌های رفاه است» (Weiss et al, 2002)، موضوعی که به‌رغم ضرورت آن در ایران تا به امروز مورد توجه جدی نبوده است (در این باره بنگرید به شریفیان ثانی، ۱۳۸۲).

این مقاله با اتخاذ رویکردی تحلیلی قصد دارد به این پرسش پاسخ دهد که هم‌گرایی مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی چگونه ممکن می‌شود؟ پاسخ به این پرسش را مقدمه‌ای برای تلاش در جهت برجسته کردن نقش مددکاران اجتماعی جهت «اقدام سیاستی» و نیز یکی از مسیرهای توسعه سیاست اجتماعی در ایران می‌دانم. امیدوارم روشنگری در باب این موضوع بتواند پژوهشگران و تحلیلگران سیاست اجتماعی را برای اتخاذ رویکرد مددکاری اجتماعی در تحلیل‌هایشان سوق دهد و موضع جزیره‌ای و گسسته میان این دو حوزه به پیوندی منطقی و پویا منجر شود. همچنین، باید نقش مددکاران اجتماعی به‌مثابه مجری صرف سیاست‌های اجتماعی به نقش‌های مجری- پژوهشگر و مجری- سیاست‌گذار ارتقا یابد و از موقعیت و نقش بلا واسطه آن‌ها نه‌تنها برای بهبود شیوه‌های مددکاری اجتماعی، بلکه برای اصلاح و ارائه سیاست‌های اجتماعی زمینه‌مند و مؤثر استفاده شود.

بنا بر ماهیت ترویجی و تحلیلی مقاله و هدفی که دنبال می‌کند، دو گام برداشته شده است. نخست، شناسایی منابع جدید و در دسترس که دانشی درباره موضوع مقاله فراهم کند. در گام دوم، صورت‌بندی مطالب به نحوی است که بتوان به پرسش مقاله پاسخ داد. در این جا، ضمن توجه به ماهیت همسوی سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی و اشاره به نظرات محققان درباره موضوع، بحث در دو بخش تنظیم شده است. یکی، زیر عنوان «مددکاری اجتماعی و اجرای سیاست‌های اجتماعی» و دیگری، «مددکاری اجتماعی، کنشگری سیاسی و تحلیل سیاست اجتماعی». به این ترتیب، با

بهره‌گیری از مباحث و نتایج پژوهش‌های در دسترس مرتبط با موضوع به منزله دانشی برای پاسخ به پرسش مقاله استفاده شده است.

ماهیت همسوی سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی

رشته سیاست اجتماعی بخش ضروری از آموزش مددکاری اجتماعی بوده است. به گفته برانکو (۲۰۱۹) سیاست‌گذاری (یا رویکرد سیاسی - اجتماعی) به‌عنوان عنصر ذاتی مددکاری اجتماعی در کنار مددکاری فرد و خانواده (با رویکرد روانی - اجتماعی)، دو چهره مددکاری اجتماعی هستند. در چارچوب رهیافت «توانمندسازی» در مددکاری اجتماعی است که سه مفهوم سیاست اجتماعی، مددکاری اجتماعی و عدالت اجتماعی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. سیاست اجتماعی درباره توزیع منابع است، عدالت اجتماعی به دسترسی برابر همه مردم به منابع توجه دارد و مددکاری اجتماعی به ساختمان‌شدن بی‌عدالتی در توزیع منابع و افراد ناتوانی می‌پردازد که در معرض این ساخت ناعادلانه قرار دارند (Benn, 1991: 33).

ارتباط میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد، یعنی زمانی که انجمن سازمان خیریه^۲ توجه به آموزش اخلاقی برای مددکاران اجتماعی را مطرح کرد. فلسفه اخلاقی این سازمان مبتنی بر این ایده بود که فقر و فلاکت اجتماعی و اقتصادی نتیجه رفتار نامناسب خود فقرا است و فقر بیشتر پیامد فقدان اخلاق است تا کمبود منابع مادی. این انجمن وظیفه آموزش مددکاران اجتماعی را با

۱- رهیافت توانمندساز (Empowerment) در کنار رهیافت تسکین‌دهنده (ameliorative)، دو رهیافت اصلی در مددکاری اجتماعی هستند. رهیافت توانمندساز به مددکاری اجتماعی به‌عنوان حرفه‌ای توجه دارد که متعهد به تغییر ساختاری و بهبود کیفیت زندگی افراد از طریق دستیابی به منابعی است که خوداتکایی، فردیت و عزت افراد را ارتقا دهد. رهیافت تسکین‌دهنده، به مددکاری اجتماعی به‌عنوان حرفه‌ای توجه دارد که در پی حل مشکلات اجتماعی با حفظ وضع موجود است (Benn, 1991: 33).

همین فلسفه اخلاقی بر عهده داشت. اما آگاهی مددکاران اجتماعی از دلایل ساختاری وضعیت نامساعد اجتماعی و قصور انجمن در ترویج ایده پیش‌گفت منجر به هدایت مددکاران اجتماعی در جهت کسب بینش انتقادی نسبت به دلایل مصائب اقتصادی و اجتماعی شد.

با راه‌اندازی رشته آکادمیک سیاست اجتماعی در *دپارتمان علوم اجتماعی و مدیریت* واقع در *مدرسه اقتصادی لندن* در سال ۱۹۱۲، دروسی نیز ارائه شد تا علاقه‌مندان متمایل به فعالیت‌های مختلف خیریه‌ای بتوانند در آن آموزش ببینند. البته تفسیر رفتاری و آسیب‌شناختی از مسائل اجتماعی همچنان ادامه داشت تا وقتی که افرادی پیشرو طرح درس‌های جدیدی ارائه کردند که کار با فقرا، افراد و خانواده‌های به حاشیه رانده شده را به‌منظور درک شرایط اجتماعی و اقتصادی‌شان دنبال می‌کردند. بعد از جنگ جهانی دوم گسترش خدمات رفاهی منجر به توسعه سیاست اجتماعی به‌عنوان یک رشته آکادمیک شد و با رشد نهادهای ارائه‌دهنده خدمات، مددکاران اجتماعی بیشتری نیز جذب شدند و همین سبب افزایش تقاضا برای دروس سیاست اجتماعی و تأسیس آموزشگاه‌های عالی در سراسر انگلستان شد.

با طرح سیاست اجتماعی به‌عنوان موضوعی بکر و مهم، کسانی نظیر تیت‌موس و تاونسند^۱ توانستند به توسعه این رشته با هدف تأثیرگذاری بر افراد کمک کنند. از این زمان ارزیابی اثر برنامه‌های رفاه اجتماعی و اقتصادی بر شهروندان و ارزیابی اصول و اخلاق زیربنایی برنامه‌های رفاهی جای خود را به توصیف ساده ساختارهای اجتماعی رفاه و سیاست‌ها و قوانین رفاهی داد که تا پیش از جنگ جهانی دوم در دستور کار برنامه درسی سیاست اجتماعی قرار داشت. همین نگاه انتقادی به مددکاری اجتماعی نیز منتقل شد (Cunningham & Cunningham, 2012). سال‌های پس از جنگ جهانی دوم یعنی از ۱۹۴۵ به بعد را دوره توسعه دولت رفاه و رشد تقاضا برای مددکاران و

1. Titmuss & Townsend

سازمان‌های رفاهی بخش عمومی و اطلاع‌رسانی درباره مشکلاتی که این سازمان‌ها داشتند، می‌شناسند.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد نیز این تصور که سیاست‌های اجتماعی ضرورتاً به دلیل مقاصد خیرخواهانه است به چالش کشیده شد و پژوهش برای ارائه تفسیرهای جایگزین، محققان را واداشت تا بر تأثیر ایدئولوژی‌هایی که پشتیبان مداخلات رفاهی بودند، متمرکز شوند. در حال حاضر منابع مختلفی هستند که مبتنی بر آموزش رشته‌محور، در پی توسعه مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی می‌باشند (در این باره بنگرید به Burgees & Taylor, 2005).

با اشاره به این‌که «توسعه مددکاری اجتماعی و دولت رفاه ارتباط تنگاتنگی دارند» (Evans & Keating, 2015 به نقل از Evans, 2019: 159)، می‌توان گفت، از زمان برآمدن دولت‌های رفاه و هم‌زمان با تغییر ساختار دولت‌های رفاه و اهداف سیاسی - اجتماعی که در پرتو تغییر ایدئولوژی‌های رفاهی رخ داده است، دامنه فعالیت حرفه‌ای و نیز اهداف مددکاری اجتماعی نیز تحت تأثیر قرار گرفته است (در این باره بنگرید به Weiss et al, 2002 و همچنین درباره نقش تغییرات اقتصادی و نیز کارگزاران سیاسی و تأثیر آن‌ها بر نقش مددکاران اجتماعی بنگرید به Green & Clark, 2016). جدول ۱ انواع ایدئولوژی‌های رفاهی و تأثیر آن بر نقش مددکاران اجتماعی در دولت‌های رفاه مختلف را نشان می‌دهد.

جدول ۱- ایدئولوژی‌های رفاهی، دولت رفاه و نقش مددکاری اجتماعی

| دیدگاه سوسیال‌دموکرات | دیدگاه نئولیبرال | دیدگاه مارکسیستی |
|---|---|---|
| مسائل اجتماعی و اقتصادی که خدمات گیرندگان تجربه می‌کنند، نتیجه عواملی نظیر بیکاری، فقر، فرصت‌های ناچیز آموزشی، تبعیض و دستمزد پایین است. راه‌حل‌هایی که در مداخلات هدفمند نهفته است به دلایل ریشه‌ای این مسائل توجه دارد. | خیرخواهانه است. اما به لحاظ اخلاقی مداخلات خارج از قاعده دلیل مسائل اجتماعی هستند که برای حل آن‌ها طراحی شده بود. رفاه پیش‌ازحد و «دولت پرستار» مجموعه‌ای از الگوهای غیر کارکردی رفتار را تحمیل می‌کند. مشوق وابستگی، تخریب‌گر خودیاری و داوطلبانگی است. راه‌حل‌ها معطوف به کاهش حمایت دولت و ارتقای خودیاری است. | سرمایه‌داری ریشه بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی است. این نظام اقتصادی است و مبتنی بر حرص، استثمار و عطش سیری‌ناپذیر برای کسب سود است. کسب‌وکار متکی به ترساندن از فقر است تا کارگران را مجبور به کار با دستمزد پایین کرده و آن‌ها را استثمار کند. تا زمانی که این از بین نرود پیشرفت اقتصادی و اجتماعی اساسی غیرممکن است. |
| نقش دولت (یا حکومت) در تأمین نیازهای شهروندان و حمایت از افراد آسیب‌پذیر | روبه‌رو شدن با دلایل بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی در ابتدا وظیفه دولت است. و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی باید در جهت ایجاد فرصت‌های گسترده باشد تا جایی که همه بتوانند بالقوه از آن برخوردار شوند. همچنین باید به از بین بردن موانعی توجه کنند که از شمولیت گروه‌های اجتماعی | دولت در جوامع سرمایه‌داری موجودیت خنثی نیست که به‌طور هدفمند و دلسوزانه به نیازهای شهروندان پاسخ دهد. برعکس، دولت همیشه در جهت تأمین منافع کسب‌وکارها عمل می‌کند. در واقع سیاست‌های اجتماعی در جهت نیازهای اقتصادی |

| | | | |
|--|--|--|---|
| <p>کسب‌وکارها است تا نیازهای رفاهی شهروندان.</p> | <p>باشند باید به تأمین خیریه‌ای / داوطلبانه وابسته شوند.</p> | <p>به حاشیه رانده شده جلوگیری می‌کند.</p> | |
| <p>دولت رفاه (و مددکاری اجتماعی) نقش‌های متناقضی ایفا می‌کند. از یکسو رنج‌ها را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر به نفع سرمایه‌داری است. خدمات رفاهی که واقعاً رفاه و بهزیستی به همراه دارند باید مورد استقبال قرار گیرند، اما محدودیت‌های اصلاحات باید مطرح شود. مددکاران اجتماعی باید به کاهش رنج «اینجا» و «اکنون» توجه کنند، اما همچنین نقش سیاسی خود را در مبارزه برای جامعه بهتر بازی کنند.</p> | <p>دولت رفاه، خدمات گیرندگان را در جهت وابستگی منفعل و اغوا می‌کند و نیازها را به شدت محدود می‌کند. یک تور ایمنی بسیار اولیه می‌تواند فراهم شود اما مزایا باید قطع شود، آزمون وسیع و استحقاق سخت شود و مددکاران اجتماعی باید از این [تصور] که به لحاظ سیاسی درست عمل کنند و به‌طور احساساتی کارهای خوبی انجام دهند، دست بکشند. آن‌ها باید با تمرکز بر اصلاح رفتارهای غیرکارکردی، الهام‌بخش ارزش‌ها و هنجارهای مناسب باشند و خوداتکایی، هیجان و کار سخت را در افراد تحریک کنند.</p> | <p>دولت رفاه ضروری است و نقش مثبت و مؤثر در کاهش دشواری‌های تجربه شده خدمات گیرندگان دارد. به نظر می‌رسد دولت رفاه پس از جنگ به‌طور فوق‌العاده مثبتی توسعه یافته و دولتی است که باید مورد تحسین قرار گرفته و گسترش یابد. مزایا باید ارتقا یابد و استحقاق برای دریافت مزایا باید به‌گونه‌ای مورد ملاحظه قرار گیرد که فرصت‌های افراد را برای این‌که از شمولیت مطمئنی برخوردار شوند فراهم کند. مددکاری اجتماعی نقش ضروری در توانمندسازی خدمات گیرندگان و کمک در توجه به نیازهایشان بازی می‌کند.</p> | <p>نقش دولت رفاه و مددکاری اجتماعی در روبرو شدن با نیازهای خدمات گیرندگان</p> |

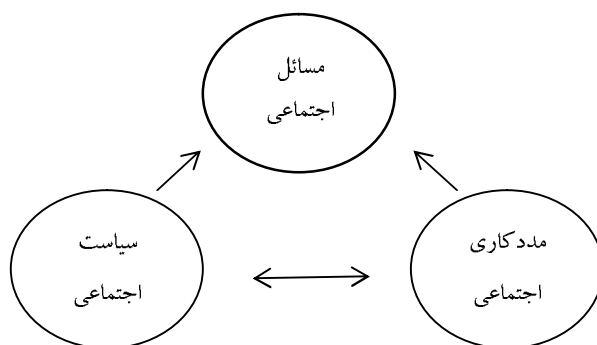
ملاحظه می‌شود هم‌زمان با تغییر پارادایم‌های سیاست اجتماعی، کنشگران جمعی و فردی مددکاری اجتماعی با سوق دادن مباحث درباره درک مسئولیت‌ها برای مسائل اجتماعی، نقش مهمی در بحث‌های سیاسی و عمومی پیدا کردند (Klammer and et al, 2019). برای درک بهتر هم‌گرایی متقابل سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی، در ادامه به این بحث زیر دو عنوان «مددکاری اجتماعی و اجرای سیاست‌های اجتماعی» و «مددکاری اجتماعی، کنشگری سیاسی و تحلیل سیاست اجتماعی»، می‌پردازم.

مددکاری اجتماعی و اجرای سیاست‌های اجتماعی

موضوع اصلی در رابطه میان مددکاری اجتماعی و دولت رفاه به نقش مددکاران اجتماعی به‌مثابه کنشگران عملی سیاست، در اجرای سیاست‌های رفاهی مربوط است. به گفته کافمن^۱ (۱۹۷۳) «برای مدت‌های مدید این اجماع در بحث‌های پژوهشی وجود داشت که سیاست‌های اجتماعی - به‌ویژه تأمین اجتماعی - اضطرابها و مخاطرات اجتماعی را از طریق فراهم کردن خدمات و مزایای تعمیم‌یافته از بین می‌برد و مددکاری اجتماعی با در نظر داشتن شرایط خاصی که فرد دریافت‌کننده مزایا دارد و وضعیتی که در نتیجه ارائه خدمات برای فرد ایجاد می‌شود، با وضعیت‌های پیچیده‌ای از نیازها سروکار دارد و از این‌رو، مددکاران اجتماعی در بسیاری از کشورها، با اجرای سیاست‌ها در سطوح مختلف و با استراتژی‌های متنوع عمل می‌کنند» (به نقل از: Klammer and et al, 2019: 12).

در این جا، اقدام مددکاران در دو سطح قابل‌طرح است: سطح فردی؛ مددکار به‌عنوان کنشگر منفرد در یک سازمان یا مؤسسه سیاست‌های اجتماعی مشخص و از پیش تعیین‌شده‌ای را اجرا می‌کند و به خدمات گیرندگان مختلف از جمله کودکان، زنان، آسیب دیدگان و نیز افراد آسیب‌پذیر خدمات ارائه می‌دهد و نیازهای آن‌ها را برطرف

می‌کند. البته در فرایند اجرای سیاست، جایی که سیاست‌های تعیین شده توضیح دقیقی برای برخی موارد ندارند و یا این‌که آن‌ها را پیش‌بینی نکرده‌اند، مددکار اجتماعی گاه خود در هر دو نقش سیاست‌گذار و مجری سیاست ظاهر می‌شود. در سطح جمعی؛ بر اجتماع علمی مددکاری اجتماعی در رفع نیازهای اجتماعی خدمات گیرندگان توجه می‌شود. این سطوح از کنش در توجه به مسائل اجتماعی و ناظر بر اجرای سیاست‌هایی است که در پاسخ یا حل این مسائل در دستور کار قرار گرفته‌اند (بنگرید به شکل ۱).



شکل ۱- رابطه سه‌جانبه مددکاری اجتماعی، سیاست اجتماعی و مسائل اجتماعی

برای بیان نسبتی که میان اجرای سیاست‌های اجتماعی و مددکاری اجتماعی وجود دارد، عمدتاً بر برخی پیامدهایی که در جهت توسعه سیاست اجتماعی اتفاق می‌افتد توجه می‌شود. آنچه پژوهشگران اشاره دارند، این است که با کاهش هزینه‌های رفاهی، رفاه اجتماعی و اقتصادی افراد آسیب‌پذیر تحت تأثیر قرار گرفته و هم‌زمان فشار بر گزینه‌ها و منابع در دسترس مددکاران اجتماعی نیز افزایش می‌یابد (Cunningham & Cunningham, 2012). با گذار دولت رفاه و تغییر اصول زیربنایی آنکه از طریق دگرگونی پارادایم‌های رفاهی صورت گرفت، مددکاری اجتماعی نیز به دلیل این‌که به‌طور فزاینده‌ای به بخشی از زیر سیستم‌های فعال دولت رفاه تبدیل شده بود، بیشتر به

رسمیت شناخته شد. با تغییر سیاست اجتماعی در جهت فعال‌سازی^۱ و به همراه چرخش آموزشی که در دولت رفاه اجتماعی اتفاق افتاد (رهیافت ترویج و خواستار)، مددکاری اجتماعی و مفاهیم و اصطلاحات آموزشی - اجتماعی نیز در حوزه‌هایی به کار رفتند که منطق تأمین اجتماعی را دنبال می‌کرد.

امروزه، مددکاری اجتماعی به‌طور فزاینده‌ای با چارچوب «فعال‌سازی سیاست بازار کار»^۲ و بازسازی تأمین اجتماعی برای افراد بیکار درگیر است. در مجموع، منطق جدید سیاست اجتماعی سرمایه‌گذارانه و پیشگیرانه (به‌خصوص در حوزه‌های آموزش، سلامت و قابلیت اشتغال) منجر به اهمیت فزاینده مددکاری اجتماعی شده است (Klammer et al, 2019: 12). در این شرایط برچیدن سیستم‌های مزایا و نیز گسترش وظایف مراقبتی و آموزشی که ذیل مفروضات منطق سود اقتصادی قرار گرفته است، به تضاد اهداف و ایجاد شرایط کاری دشوار برای مددکاران اجتماعی انجامیده است. به‌طور مثال «در سال ۲۰۱۲ جورج آیزن وزیر محافظه‌کار خزانه‌داری انگلستان با کاهش ۱۸ میلیارد پوندی هزینه‌های رفاهی که با کاهش بودجه‌های مراقبت محلی نیز همراه بود، بر خدمات مددکاری اجتماعی تأثیر گذاشت. این کاهش هزینه دو پیامد داشت: نخست، بسته شدن دست نهادها و سازمان‌های استانی در ارائه خدمات و مراقبت اجتماعی و دوم، کاهش بودجه‌ای که خدمات مراقبت اجتماعی ضروری و خدمات محلی را تأمین می‌کرد.

به گزارش مددکاران اجتماعی، واکنش مؤسسات مددکاری اجتماعی به کاهش هزینه در سطح محلی این بود که از روش‌های مشکوکی مانند ارزیابی دوباره دریافت‌کنندگان خدمات و نیز کاهش طبقه‌بندی نیازها برای دسترسی به خدمات کلیدی استفاده کنند تا بتوانند به‌طور ساختگی حمایت خود را محدود نمایند» (Cunningham & Cunningham, 2012: 11). به این ترتیب، کاهش هزینه‌های رفاه اجتماعی، مددکاران

1 Activation

2 Activating labour market policy

اجتماعی را از دو سو در تنگنا قرار می‌دهد: یکی، در اقدام مددکاری برای تأمین نیازهای خدمات گیرندگان و دیگر، به‌عنوان یک حرفه‌ای در روبرو شدن با ارزش‌های مددکاری اجتماعی و قرار گرفتن بر سر دوراهی اخلاقی در فعالیت حرفه‌ای. این دوراهی اخلاقی وقتی اتفاق می‌افتد که از یک‌سو طبق آن چه نهادها و سازمان‌های ارائه دهنده خدمات تعیین می‌کنند، مددکار اجتماعی باید فعالیت خود را به دلیل کاهش هزینه‌های رفاهی به حداقل ممکن برساند و از طرف دیگر طبق اصول حرفه‌ای مددکاری او ملزم به ارائه خدمات به افرادی است که نیازمند سطوح متفاوتی از حمایت اجتماعی هستند.

مددکاری اجتماعی، کنشگری سیاسی و تحلیل سیاست اجتماعی

به‌رغم این‌که علاقه به «اقدام سیاستی» مددکاران اجتماعی در حال رشد است، اما پژوهش مددکاری اجتماعی هنوز کمتر سازمان‌های مددکاری یا حرفه‌ای‌های مددکاری اجتماعی را به‌عنوان کنشگران سیاسی درگیر کرده است. درباره نقش مددکاری اجتماعی به‌مثابه کنشگری سیاسی، بین انواع مختلفی از کنشگری مددکاری اجتماعی و سطوح متفاوت سیاست‌گذاری تمایز برقرار می‌شود. ویس و گال^۱ (۲۰۱۷) بین سه شیوه اصلی «مشارکت سیاستی»^۲ مددکاران اجتماعی یعنی مشارکت داوطلبانه سیاسی، داشتن مسئولیت انتخاباتی و «اقدام سیاستی» تمایز می‌گذارند. دو نقش نخست که مددکار اجتماعی بر عهده می‌گیرد، مشارکت سیاسی مددکاران اجتماعی فردی به‌عنوان شهروندان فعال در جامعه مدنی و در چارچوب نهادی کلی است. اما «اقدام سیاستی» بخشی از وظایف مددکاری حرفه‌ای است (به نقل از Klammer et al, 2019: 3) و آن چه عمدتاً بر نقش مددکار اجتماعی به‌مثابه کنشگر سیاسی تأکید می‌شود بر همین نقش

1. Weiss - Gal
2. Policy involvement

او به‌عنوان یک فعال حرفه‌ای^۱ دلالت دارد. تصور درباره این نقش برای مددکاری اجتماعی را ابتدا جانسون (۱۹۸۴) در آمریکا مطرح کرد، جایی که مددکاری اجتماعی به‌مثابه حرفه سیاست - محور^۲ مورد توجه است و متونی درباره این‌که یک مددکار چگونه «حامی مؤثر سیاست»^۳ باشد ارائه شده است (Klammer et al, 2019).

«اقدام سیاستی» مهارتی است که مددکار اجتماعی به کار می‌گیرد تا سیاست‌هایی را به‌منظور دستیابی به هدف عدالت اجتماعی و اقتصادی پیشنهاد دهد. در «اقدام سیاستی» مددکاران اجتماعی تلاش می‌کنند تا چشم‌اندازها و مهارت‌هایی برای تغییر قوانین، قواعد، بودجه‌ها، سیاست‌ها و هیأت‌های سیاست‌گذاری به دست آورند. این تغییرات می‌تواند در سطوح مختلف محلی و ملی با پیگیری مددکار اجتماعی برای تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی دنبال شود و مددکاران اجتماعی چه به‌عنوان کنشگران فردی یا کنشگران اجتماعی و در چارچوب اجتماع مددکاری اجتماعی، در سطوح سیاست‌گذاری محلی، ملی و فراملی این نقش را بر عهده می‌گیرند. مددکار اجتماعی در «اقدام سیاستی» اثرگذار، می‌آموزد که چگونه مهارت‌های عملی اصلی (تعامل، تعیین هدف، برنامه‌ریزی، اجرا و رصد فرایند) را برای نظام‌های اجتماعی بزرگ‌تری به کار گیرد که خروجی‌اش تغییر در وضعیت خدمات گیرنده منفرد نیست، بلکه تغییر نظام بزرگ‌تری هم در قوانین و هم موقعیت‌های اجتماعی را به دنبال دارد که می‌تواند بر زندگی میلیون‌ها فرد و خانواده تأثیر بگذارد (Cummins et al, 2011: 8). لازم به ذکر است، جانسون (۲۰۰۵) بین «اقدام سیاستی» و «حمایت سیاستی» تمایز قائل است. به گفته او:

اقدام سیاستی را تلاش‌هایی برای تغییر سیاست‌ها در قانون‌گذاری، کارگزار و زمینه‌های اجتماعی می‌دانم. یعنی تعیین سیاست‌های جدید، ارتقای سیاست‌های موجود

-
1. Professional activist
 2. Policy – based
 3. An effective policy advocate

یا کنارگذاری شکست‌های سیاستی افراد دیگر. افرادی که در اقدام سیاستی مهارت پیدا می‌کنند، فرصت‌هایی را فراهم می‌کنند تا ترجیحات سیاسی‌شان گسترش پیدا کند. حمایت سیاستی را اقدامی سیاستی تعریف می‌کنم که هدفش کمک به قدرتمند کردن گروه‌هایی نظیر زنان، کودکان، فقرا، افراد رنگین‌پوست، مردان و زنان همجنس‌گرا و افراد ناتوان و ارتقای فرصت‌ها و منافعشان است (Cummins et al, 2011: 8).

در نتیجه حمایت برخی از «اتخاذ رویکرد سیاسی فعال برای مددکاران اجتماعی» (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۳۴۴) در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی و در دو بُعد کنشگر فردی و جمعی، به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از حرفه مددکاری اجتماعی، سبب شده تا مددکاران اجتماعی «در میدان‌ها و انواعی از اقدامات در جهت تدوین^۱ و اجرای^۲ سیاست‌های جدید و نیز سیاست‌های موجود و استدلال برای تغییر آن‌ها» (به نقل از: Klammer et al, 2019: 3) متمرکز شوند. برای روشن‌تر شدن فعالیت‌هایی که مددکار اجتماعی در چارچوب «اقدام سیاستی» می‌تواند بر عهده گیرد، در جدول ۲ این اقدامات به همراه مثالی درباره سیاست «هیچ کودکی از یادگیری بازنمی‌ماند»^۳ مطرح شده است.

-
1. formulation
 2. Implementation
 3. No Child Left Behind (NCLA)

جدول ۲- فعالیت‌های اقدام سیاستی

| مثال | تعریف | اقدام سیاستی فعالیت |
|--|--|---------------------|
| تحلیل قانون «هیچ کودکی از یادگیری باز نمی‌ماند» با مراحل ارزیابی دانش آموزان. | مطالعه سیاست به‌منظور فهم اهداف، استراتژی‌ها و تأثیر بالقوه آن‌ها | تحلیل سیاست |
| مکاتبه با اعضای کنگره به‌منظور تغییرات قانون «هیچ کودکی از یادگیری باز نمی‌ماند» تا در تحقق اهداف این قانون مؤثرتر عمل کنند. | تعامل با سیاست‌گذاران به‌منظور تأثیر بر تصمیماتشان جهت ارائه پیشنهادهای خاص | حمایت از تغییر |
| مراجعه به مربیان، والدین و گروه‌های خاص کودکان برای این‌که در جهت حمایت از تغییرات قانون «هیچ کودکی از یادگیری باز نمی‌ماند» کار شود. | گسترش روابط با گروه‌های دیگر به‌منظور توسعه خط‌مشی و راهبرد حمایتی هماهنگ | ایجاد ائتلاف |
| گسترش خط‌مشی هماهنگ برای تبلیغات رادیویی، آگهی‌ها، وب‌سایت‌ها و مانند آن. طرح بحث‌ها و نظرات برای حمایت از تغییرات موردنیاز قانون «هیچ کودکی از یادگیری باز نمی‌ماند». | برقراری خط‌مشی و راهبرد فراگیر برای این‌که درباره مسئله نه تنها بر سیاست‌گذاران، بلکه بر عموم مردم تأثیر بگذارد. | برپایی کمپین |

(منبع: Commins et al, 2011: 10)

لازم به ذکر است که، پیش از جانسون، لپسکی^۱ (۱۹۸۰) مددکار اجتماعی به‌مثابه تحلیلگر سیاست را ابتدا زیر عنوان «بروکرات‌های رده پایین»^۲ مطرح کرد و

-
1. Lipsky
 2. Street- level Bureaucrats

پژوهشگرانی نیز ایده‌ او را دنبال کردند. تحلیل جدید او در کتاب تجدیدنظر شده‌اش در سال ۲۰۱۰ نشان داد که مددکاران اجتماعی نه تنها باید نسبت به اجرای سیاست حساس باشند، بلکه ترغیب شوند تا این موضوع را بازتاب دهند که چطور می‌توانند به‌طور متفاوتی عمل کنند (Klammer et al, 2019: 13). گیلسون^۱ (۲۰۱۵) نتایج تحقیقات پیرامون ایده‌ لپسکی درباره‌ سهم مددکاران اجتماعی در تحلیل سیاست عمومی را در سه دسته خلاصه کرده است: ۱) مددکاران اجتماعی (بروکرات‌های رده پایین) که صلاحیت و قدرت اجرایی دارند، ۲) مددکاران اجتماعی که رفتارشان به‌طور نظام‌مندی تحت تأثیر محیط سازمان و نهادی است که در آن کار می‌کنند، و ۳) تلاش برای کنترل رفتار مددکاران اجتماعی، سبب تحلیل رفتن پاسخگویی آن‌ها به مددجویان می‌شود. موضوعی که سبب شده تا رهیافت‌های جدید در پی حمایت از مددکاران اجتماعی به‌عنوان بخشی از بروکراسی عمومی پاسخگو باشند (همان).

با این توضیح که «شناسایی ارتباط میان پژوهش و تحلیل سیاست بخش ضروری برنامه مددکاری اجتماعی است» (O'Conner & Netting, 2008: 16)، به گفته اسمیت (۱۹۹۱) در تاریخ حرفه مددکاری، «خانه اسکان هال هوس»^۲، جین آدامز^۳ (۱۹۰۹، ۱۹۱۰) آدامز و د. فورست، (۱۹۰۲) و هری هاپکینز^۴ مدیر برنامه اقدام اساسی^۵ فرانکلین دلانو

منظور افرادی نظیر پلیس، معلمان، مددکاران اجتماعی است که در رده‌های پایین بروکراسی دولتی به مردم خدمات ارائه می‌کنند.

1. Gilson

2. Hull House

این خانه با برنامه‌های نوآورانه آموزشی و هنری، خانه‌ای در ایالات متحده که جین آدامز و آلن گنیس استار در سال ۱۸۸۹ بنا کردند.

جنبش شهرک‌سازی را به راه انداخت که سبب شد تا سال ۱۹۲۰ تعداد ۵۰۰ خانه مسکونی در سطح کشور ساخته شود.

3. Jan Addams

4. Harry Hopkins

5 New Deal

روزولت (۱۹۳۴) و مری‌ون کلیک^۱ فارغ‌التحصیل کالج/اسمیت در سال ۱۹۰۴ را می‌توان از موارد برجسته کنش پژوهش محور از سوی مددکاران اجتماعی در جهت اصلاح اجتماعی ذکر کرد» (به نقل از Caputo, 2014: 190). به این ترتیب، مددکاران اجتماعی و سازمان‌های مددکاری اجتماعی در نقش تحلیلگران سیاست، نه تنها نسبت به نیازهای فردی، بلکه به کمبودها و نقایص ساختاری نیز آگاهی می‌یابند. آن‌ها به عنوان بخشی از فرایند ارزیابی مداخلات موجود نقش ایفا کرده و می‌توانند به بازتعریف مسائل اجتماعی بپردازند. از این طریق، منجر به افزایش آگاهی نسبت به مسائل اجتماعی می‌شوند و بالقوه توجهات را به سمت مسائل سیاستی که ممکن است در دستور کار سیاسی قرار گیرند، جلب می‌کنند.

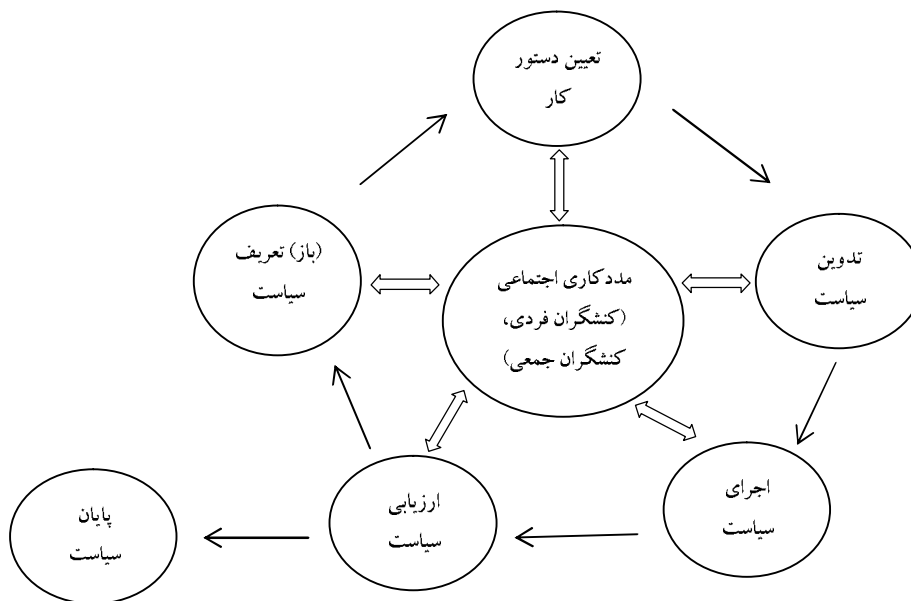
در چرخه سیاست‌گذاری اجتماعی، مددکار اجتماعی تعریف‌کننده مسئله، طراحی‌کننده، تصمیم‌گیر، تدوین‌کننده سیاست و در آخر مجری سیاست است. اجرای سیاست در نهایت می‌تواند با به نتیجه رسیدن اهداف مورد نظر سیاست پایان یابد و یا مددکار اجتماعی با توجه به تأثیر اجرای سیاست و یا زمینه‌ای که سیاست در آن اجرا می‌شود، سیاست را از نو بازتعریف کرده و در دستور کار سیاسی قرار دهد (بنگرید به شکل ۲). ارزیابی سیاست از سوی مددکار اجتماعی سبب می‌شود تا نظام سیاست‌گذاری به سوی سیاست‌گذاری از پایین سوق داده شود. وضعیتی که هزینه‌های فرصت سیاست‌گذاری را کاهش داده و یا از آن جلوگیری می‌کند. البته نقشی که مددکار اجتماعی به عنوان

اصول و سیاست‌های اقتصادی که روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در دهه ۱۹۳۰ برای پیشبرد بهبود اقتصادی و رفاه اجتماعی مطرح کرد.

1. Mary van Kleeck

شغل خود را به عنوان مددکار اجتماعی در خانه امنی در نیویورک آغاز کرد و وضعیت کار زنان را مورد بررسی قرار داد. او از سوی بنیاد راسل سیچ دعوت و در سال ۱۹۰۹ رئیس دپارتمان مطالعات صنعتی شد. کلیک مشارکت در پروژه‌های پژوهشی دولتی در دپارتمان کار و شغل (Department of Labor) را طی و پس از جنگ جهانی اول بر عهده داشت. پژوهش‌های او در تأسیس دفتر زنان ایالات متحده (U.S. Women's Bureau) نقش مؤثری داشت (Caputo, 2014:190).

تحلیلگر سیاست می‌پذیرد «به فهم ارزش‌های خود تحلیلگر و موقعیت او در فرآیند سیاست‌گذاری بستگی دارد» (قاراخانی، ۱۳۹۸: ۷۱).



شکل ۲- مددکاری اجتماعی در چرخه سیاست‌گذاری اجتماعی

(با اندکی تغییر در طراحی منبع: 6: Klammer et al, 2019)

به این ترتیب، ایجاد ائتلاف، تصدیق گزارش‌های کارشناسی، ارائه نظر درباره قوانین پیشنهادی، کار با رسانه‌ها، برقراری ارتباط با تصمیم‌گیرندگان و رایزنی با آنها از فعالیت‌های اصلی کنشگران جمعی نظیر مدارس و آموزشگاه‌ها و انجمن‌های مددکاری و نیز مددکاران اجتماعی است. تبدیل شدن به بخش فعال «شبکه سیاست»^۱ (Schneider, 2009) و شکل دادن به «ائتلاف‌های حامی»^۲ (Weible et al, 2011) بخش ضروری برای نشان دادن تأثیر سیاسی است (Klammer et al, 2019:9).

1. Policy network
2. Advocacy coalition

به طور مشخص، از چند دهه گذشته به این سو تحلیلگران سیاست بر مبنای ابعاد مختلفی، برخی صرفاً به لحاظ مفهومی (به طور مثال ملستر^۱، ۱۹۷۶ و اسمیت، ۱۹۹۱) و برخی بر اساس پژوهش پیمایشی (به طور مثال مورکل^۲، ۲۰۰۱)، طبقه بندی شده اند. وایمر و وینینگ^۳ نقش مناسب تحلیلگر سیاست (در این جا مددکار اجتماعی - تحلیلگر سیاست) را از سه چشم انداز مورد توجه قرار داده اند: متخصص بی طرف، حامی مشتری و هوادار مسئله (به نقل از: Caputo, 2014: 195) برای متخصصان بی طرف شرافت تحلیلی ارزش بنیادی دارد و مهارت های تحلیلی آنها منبع اصلی مقبولیتشان است. آنها نخستین وظیفه خود را ارائه توصیه های بی طرفانه درباره پیامدهای سیاست های اتخاذ شده می دانند. تحلیلگران حامی مشتری خود را در قبال خدمات گیرندگان مسئول می دانند. آنها در شکل دهی سیاست عمومی مشارکت دارند و مقبولیت خود را از خدمات گیرندگانی می گیرند که دارای منصب انتخابی یا انتصابی هستند و یا منافع سیاسی سازمانی را نمایندگی می کنند. تحلیلگر هوادار مسئله، تحلیل سیاست را ابزاری برای ایجاد پیشرفت هایی می داند که به درک آنها از جامعه خوب منجر می شود. به هنگام انجام تحلیل ها، تحلیلگران هوادار مسئله به جای ارزش هایی مانند شرافت در تحلیل و مسئولیت پذیری در قبال خدمات گیرندگان، بر ارزش های ذاتی نهفته در پیامدهای^۴ سیاست تأکید می کنند. هواداران مسئله خود را بازیگران واقعی فرایندهای سیاست در نظر می گیرند و شاید حتی خود را قهرمانان گروه هایی مانند فقرا، اقلیت های نژادی، زنان و کودکان تصور نمایند. به عقیده آنها گروه های یاد شده در فرایندهای سیاست حضور کم رنگی دارند یا از مزایای اقتصادی، قانونی یا دیگر فرایندها و تمهیدات ساختاری محروم هستند (Caputo, 2014).

-
1. Meltsner
 2. Morcöl
 3. Weimer and Vining
 4. Outcomes

اگرچه به انواع فعالیت‌هایی که مددکار اجتماعی در حیطه «اقدام سیاستی» می‌تواند انجام دهد اشاره شد، اما لازم است بدانیم چارچوب‌های محدودکننده‌ای مانند سیاست‌های موجود، قانون‌گذاری و قوانین قضایی و موقعیتی که مددکار اجتماعی در سازمان یا مؤسسه تخصصی خود دارد، کدهای اخلاقی حرفه مددکاری، ایدئولوژی سیاسی، ارزش‌های فردی و نیز حمایت و اقبال عمومی برای اجرای یک سیاست یا پرهیز از آن، از جمله تعیین‌کننده‌های حدود نقش حرفه‌ای مددکار اجتماعی در ارتباط با سیاست‌های اجتماعی هستند. البته به گفته یان و وونگ^۱ (۲۰۰۵) وجود این چارچوب‌های محدودکننده نباید به معنی این باشد که مددکاران اجتماعی نگرش‌ها، عقاید و ترجیحات شخصی خود درباره چستی زندگی خوب یا عملکرد بهینه‌ای که ممکن است بیشترین منفعت را برای افراد آسیب‌پذیر به همراه داشته باشد، کنار بگذارند.

وقتی از تنش‌های ممکن بین ارزش‌های فردی و حرفه‌ای بحث می‌شود، آنچه کارگزار^۲ باید دنبال کند، پرهیز از تحمیل ارزش‌های فردی بر ارزش‌های حرفه‌ای است که در تضاد با هم قرار دارند. توجه به خود به‌عنوان سنگ بنای مددکاری اجتماعی مستلزم این است که مددکاران اجتماعی خود را به حد کافی بشناسند تا بتوانند، ترجیحات و سوگیری‌های ارزشی احتمالی را تا جایی که در تزاخم با وظایف‌شان در قبال دریافت‌کنندگان خدمات و ارزیابی‌شان نسبت به وضعیت آنان یا تعیین یک مداخله مناسب نباشد را درک کنند (به نقل از: Caputo, 2014: 194). خود این مستلزم مجهز بودن مددکار اجتماعی به تفکر انتقادی است. ویژگی‌ای که به «گفته برون و راتر^۳» (۲۰۰۶) ضرورتی برای مددکاری اجتماعی است. تفکر انتقادی مستلزم کاربست

1. Yan & Wong
2. Practitioner
3. Brown & Rutter

معیارهای درستی^۱ و کفایت^۲ برای آنچه ما و دیگران می‌گوییم یا می‌نویسیم است (Bailin, Case, Coombs & Daniels, 1999 به نقل از: Caputo, 2014: 194).

حال برای این‌که مددکاران اجتماعی بتوانند با پایبندی به کدهای اخلاق حرفه‌ای خود، نقش مؤثری در کنشگری سیاسی و انتقادی داشته باشند، لازم است آموزش مددکاری اجتماعی چند هدف اصلی را دنبال کند: «۱) تأکید بر تقویت دانش واقعی، ۲) توجه به تأمین ابزارهای لازم برای تحلیل سیاست اجتماعی در آموزش مددکاری اجتماعی، ۳) ارتقای تفکر انتقادی و تعهد به عدالت اجتماعی، ۴) تقویت فهم ارتباط میان مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی، ۵) توجه به گسترش مهارت‌های مداخله جهت انجام «اقدام سیاستی» و ۶) تقویت پیوند میان انگیزه، خودکارآمدی و اعتمادبه‌نفس با این هدف که بتواند در «اقدام سیاستی» به‌عنوان بخشی ضروری از مددکاری اجتماعی درگیر شود (در این باره بنگرید به Weiss et al, 2006: 793 - 795).

بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله با بررسی رابطه میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی، سعی داشت تا به این پرسش پاسخ دهد که هم‌گرایی مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی چگونه برقرار می‌شود؟ به همین منظور تا جایی که بتوان پاسخ این پرسش را دریافت، به پیشینه و رابطه متقابل این دو حوزه در آثار موجود قابل‌دسترس توجه شد. با این هدف که نه‌تنها پژوهشگران و علاقه‌مندان به حوزه مددکاری اجتماعی در ایران بیشتر با ادبیات موجود در این زمینه آشنا شوند، بلکه مسیر برای پژوهش‌های آتی در زمینه ایران، درباره رابطه میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی و نقشی که مددکاران اجتماعی در پیشبرد سیاست‌های اجتماعی دارند و نیز تأثیری که سیاست‌های اجتماعی بر مددکاری اجتماعی می‌گذارند، هموارتر شود. البته این توجه از یک‌سو، متأثر از وضعیت آموزش

-
1. Accuracy
 2. Adequacy

مددکاری اجتماعی، و جایگاهی است که نظام سیاست‌گذاری برای آن در نظر گرفته و نیز دامنه عملی که مددکاران اجتماعی در ایران برای خود تعریف کرده‌اند. و از سوی دیگر، تحت تأثیر جایگاه سیاست اجتماعی در نظام حکمرانی و علمی است (قاراخانی، ۱۳۹۷).

همان‌طور که در این مقاله نشان داده شد، نقش مددکاران اجتماعی در جامعه به زمینه‌سیاستی گسترده‌ای که در آن کار می‌کنند مربوط است و زمینه‌سیاستی مبتنی بر رقابت ایده‌هایی است که درباره‌ی تعریف انسان، جامعه و نقش دولت وجود دارد. بنابراین چه که بحث شد، می‌توانم رابطه‌ی میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی در هر زمینه‌سیاستی که باشد را بر مبنای نقشی که مددکار اجتماعی بر عهده دارد در دو بخش مفهوم‌پردازی کنم:

۱- نقش حداقل‌گرا: در این موقعیت، مددکار اجتماعی در نقشی مشخص، اجراکننده‌ی سیاست‌های اجتماعی در سازمان‌ها و مراکز ارائه‌دهنده خدمات اجتماعی است. در این نوع یک‌سویه ولی مطلع از سیاست اجتماعی، که ضرورتی حداقلی برای اجرای درست یک سیاست اجتماعی است، مددکاری اجتماعی در بهترین حالت نوعی مددکاری آگاهانه اما تقلیل‌گر است و بازخورد میان سیاست‌گذار و مجری/مددکار اجتماعی به حداقل می‌رسد. در این وضعیت هم مددکاری اجتماعی و هم سیاست اجتماعی در موقعیتی ایستا و جزیره‌ای قرار می‌گیرند.

۲- نقش حداکثرگرا: سوای مددکاری اجتماعی معطوف به شناخت سیاست اجتماعی برای اقدام بهینه، نوع فراگیر و مؤثرتری از نقش مددکار اجتماعی وجود دارد که وظیفه‌ی حرفه‌ای دیگری برای خود تعریف می‌کند و آن قرار گرفتن در چرخه سیاست‌گذاری و تحت تأثیر قرار دادن سیاست اجتماعی و فرایند سیاست‌گذاری است. در این موقعیت، مددکار اجتماعی در جایگاه اصلاح‌گر اجتماعی نقش متعامل

پیچیده‌تری ایفا می‌کند. چرخه اصلاح اجتماعی که نشانه آگاهی از سطوح پیچیده و متفاوت فرایندهای سیاست عمومی است، صورتی دوّار از فرایند قانون‌گذاری و سنجش سیاست است که با مداخله در سطح خرد آغاز شده و دوباره به ایده بازمی‌گردد. به این ترتیب، مددکار اجتماعی هم‌زمان با اجرای سیاست‌های اجتماعی در جهت تعیین دستور کار برای اجرا یا ممانعت از اجرای یک سیاست، تحلیل مسئله موجود، ارائه پیشنهاد پژوهش و حتی تصویب سیاست اقدام می‌کند. از منظر موقعیت نقش دوم، مددکار اجتماعی در تعاملی پویا و دوسویه با سیاست اجتماعی هم به توسعه مددکاری اجتماعی مؤثر کمک می‌کند و هم در پیوندی ارگانیک، به پویایی و تحول سیاست اجتماعی زمینه‌مند یاری می‌رساند. این نوع مددکاری اجتماعی که من آن را مددکاری اجتماعی بازخوردی می‌نامم، در رابطه‌ای متعامل و هم‌افزا به گفته آدامز (۲۰۰۴) مددکاری اجتماعی و سیاست اجتماعی را به هم نزدیک‌تر می‌کند.

آنچه مورد توجه است، فعالیت مددکاران حرفه‌ای در محورهای مطرح شده در سطوح محلی، ملی و حتی بین‌المللی است. در سطح محلی، به تأثیری که مددکار اجتماعی به‌طور فردی در سازمانی که مجری سیاست است، اشاره دارد. در سطح ملی، به نقش انجمن ملی مددکاری اجتماعی و اجتماع مددکاران اجتماعی در مدارس و آموزشگاه‌های مددکاری اجتماعی توجه می‌شود. در همین سطح به نقش اجتماع حرفه‌ای مددکاران در تأکید بر آموزش نظری و عملی با رویکردی انتقادی، تأکید بر ارزش‌هایی نظیر عدالت و آزادی و مسئولیت اجتماعی در جهت «اقدام سیاستی» آنان و جلوگیری از استحاله مددکاری اجتماعی به موضوعی آموزشی و خنثی و تبدیل مددکاران اجتماعی به افرادی صرفاً دنبال‌کننده دستورالعمل‌ها و بروکرات‌های بی‌اثر اشاره می‌شود. در سطح بین‌المللی نیز بر همکاری بین انجمنی و انجمن بین‌المللی مددکاری اجتماعی در نقش تعیین‌کننده سیاست‌های آموزشی و پژوهشی و خط‌مشی دهنده برای «اقدام سیاستی» مددکاران اجتماعی حرفه‌ای در دنیا تأکید می‌شود.

در این جا، البته این موضوع را نیز نباید نادیده گرفت که با کوچک شدن دولت‌ها و کاستن از خدمات رفاهی، مددکاران اجتماعی ناگزیر از کاهش ارائه خدمات اجتماعی به دریافت‌کنندگان این خدمات هستند. بنابراین، همواره بر سر دوراهی پابندی به ارزش‌های اخلاق حرفه‌ای خود قرار می‌گیرند. اخلاق حرفه‌ای اقتضا می‌کند مددکار اجتماعی با رعایت عدالت و انصاف خدمات لازم را به گروه‌های آسیب‌دیده برساند و نیازهای گروه‌های دریافت‌کننده خدمات را به‌طور مطلوب تأمین نماید، اما وقتی سیاست‌ها در جهت کاهش ارائه خدمات رفاهی و یا فقدان یک سیاست اجتماعی کارآمد به‌منظور کاستن از اثرات و آسیب‌های فقر و بیکاری است، نقش مددکار اجتماعی نیز کمرنگ شده و آنگاه مددکاری اجتماعی نه امکان ایفای نقش خدمات دهنده را دارد و نه می‌تواند نقش تحلیلی‌گری و کنشگری سیاسی با هدف تغییر شرایط به نفع تحقق اصول مددکاری اجتماعی را بازی کند. سوییچ دیگر ماجرا این است که با کاهش هزینه‌های رفاهی، شمار افرادی که در ورطه آسیب‌های اجتماعی می‌افتند و نیازمند دریافت خدمات اجتماعی می‌شوند افزایش می‌یابد، که این خود نیاز به خدمات مددکاری اجتماعی را دوچندان می‌نماید.

به آنچه درباره هم‌گرایی میان سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی در ایران باید توجه داشت این است که از یک سو سیاست‌های اقتصادی و به‌ویژه سیاست‌های اشتغال نتوانسته است به کاهش بیکاری و فعال‌سازی شهروندان منجر شود و از سوی دیگر، سیاست‌های اجتماعی نیز نه تنها به تحقق رفاه و عدالت اجتماعی منجر نشده، بلکه بر تعداد گروه‌های آسیب‌دیده و آسیب‌پذیر نیز افزوده است. در این شرایط که البته نیاز به مددکاران اجتماعی و اقدام حرفه‌ای و کنشگری سیاسی آن‌ها اهمیت و افزایش می‌یابد، نظام سیاست‌گذاری با کاهش هزینه‌های رفاهی شهروندان و واگذاری آن‌ها به حال خود بر کمیّت و کیفیت ارائه خدمات سازمان‌ها و مؤسساتی که کار ویژه اصلی آنان تأمین خدمات اجتماعی است و مددکاران اجتماعی که نقش انتقال‌دهنده این خدمات را بر عهده دارند، تأثیر گذاشته است. این در حالی است که تقویت نقش «حداکثرگرایی»

مددکاران اجتماعی با شنیدن صدای خدمات گیرندگان برای ارائه خدمات بهتر و تقویت نگاه سیاست گذاری از پایین به بالا، نه تنها به کاهش هزینه های فرصت سیاست گذاری می انجامد، بلکه به بهبود عملکرد نهادهای سیاست گذار اعم از دولتی، خصوصی و غیرانتفاعی نیز می انجامد.

در این شرایط، پرسش این است که چگونه هم با کاستن از نوع و کیفیت خدماتی که مددکاران اجتماعی می توانند ارائه کنند و هم با کم رنگ بودن نقش مددکاران اجتماعی و عدم بهره مندی از تخصص و توانایی آنان در هر دو سطح «حداقل گرا» و «حداکثرگرا»، می توان از هزینه های بیشتری که طردشدگی آسیب دیدگان و افراد بالقوه آسیب پذیر بر جامعه تحمیل می کنند، جلوگیری کرد؟ و هزینه های فرصت سیاست گذاری اجتماعی را کاهش داد؟ ضمن آن که، سوای «ساختار سیاست گذاری و برنامه ریزی از بالا به پایین، دفعی و روزمره» (در این باره بنگرید به قاراخانی، ۱۳۸۹) که نه تنها راه ورود دانایی به سیاست گذاری را بسته است، بلکه دامنه را برای مداخله مددکاران اجتماعی حرفه ای محدود کرده است، آموزش آکادمیک مددکاری ایران نیز تاکنون فاقد ابزارهای لازم برای تحلیل سیاست های اجتماعی و مسائل اجتماعی با رویکرد سیاست اجتماعی بوده است.

عقیده دارم برای این که مددکاری اجتماعی رسالت حرفه ای خود را در کنشگری فعال برای تحقق عدالت اجتماعی و تقویت انسجام اجتماعی انجام دهد، نیازمند آن است که مددکاران اجتماعی نقش خود به مثابه مجری سیاست، کنشگر سیاسی و تحلیلگر سیاست را پیوسته و در ارتباط با هم مدنظر قرار دهند. واضح است، مددکار اجتماعی که مجری سیاست است برای ایفای نقش مؤثر خود در چرخه سیاست گذاری اجتماعی، ضمن این که به عنوان یک حرفه ای فعال در فرایند اجرای سیاست عمل می کند، باید درکی از تحلیل سیاست نیز داشته باشد تا بتواند سیاست مناسب را پیشنهاد دهد و نقش خود در تدوین سیاست را نیز ایفا نماید. به این منظور آموزش دانشجویان

مددکاری با این هدف نخستین گام مؤثر است. همسو با نظر برسفورد^۱ (۲۰۰۵) آن چه در مدارس معتبر مددکاری اجتماعی در دنیا اتفاق می‌افتد، آموزش و یادگیری سیاست اجتماعی و مددکاری اجتماعی باید بتواند فهم و مهارت‌های پژوهش و ارزیابی در ایران را نیز ارتقا دهد.

با این حال، ضمن اذعان به وجود عواملی از جمله ساختار نهادی سیاست‌گذاری، انگیزه‌های فردی مددکاران اجتماعی، بازدارنده‌های سازمانی محل خدمتشان و ضعف دسترسی آن‌ها به نهادهای سیاسی و سیاست‌گذار که نقش تعیین‌کننده‌ای در کمیّت و کیفیت «اقدام سیاستی» مددکاران اجتماعی به‌عنوان کنشگران حرفه‌ای تا به امروز داشته است، مددکاری اجتماعی در ارتباط با سیاست اجتماعی در ایران چند پرسش که معطوف به نقش «حداکثرگرایی» مددکاران اجتماعی است را پیش روی خود دارد، این‌که: مددکار اجتماعی در سطح مؤسسه یا سازمانی که خدمات ارائه می‌دهد چگونه می‌تواند تغییر ایجاد کند؟ در سطح حکومت و دولت چگونه؟ چگونه به سیاست‌های اجتماعی ناعادلانه واکنش نشان دهد؟ چه ارتباطی با منابع قدرت دارد و چگونه می‌تواند آن را برای «اقدام سیاستی» بازتعریف و بازسازی کند؟ چه منابع قدرتی در اختیار دارد و چگونه از آن‌ها می‌تواند استفاده کند؟ و برای تأثیرگذاری بر سیاست اجتماعی کشور به چه ابزارهایی نیاز دارد؟

منابع

- شریفیان ثانی، مریم. (۱۳۸۱)، جایگاه مددکاری اجتماعی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان رفاه اجتماعی، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دوره ۹، شماره ۱۸: ۱-۲۱.
- قاراخانی؛ معصومه. (۱۳۹۸)، *دولت و سیاست اجتماعی در ایران*، تهران: آگه.
- هال، آنتونی و جیمز میجلی. (۱۳۸۸)، *سیاست اجتماعی و توسعه*، ترجمه: مهدی ابراهیمی و علیرضا صادقی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- Adams, Robert. (2002). *Social policy for Social Work*, Palgrave.
- Beresford, Peter. (2005). *Participation in Social Policy and Social Work Learning In Effective Learning and Teaching in Social policy and Social Work*, Edited by Hillary Burgess and Imogen Tylor, Routledge Falmer.
- Benn, Concetta. (1991). *Social Justice, Social policy and Social Work*, Australian Social Work, Vol. 44.No. 4. Pp. 33 – 39.
- Branco, Francisco. (2019). *Social work interests in policy formulation and decision making Social reform in the US: lessons from the Progressive Era*, In Social Work and the making of Social Policy, Edited by Ute Klammer, Simone Leiber and Sigrid Leitner, policy Press.
- Burgess, Hillary and Imogen Tylor. (2005). *Effective Learning and Teaching in Social policy and Social Work*, Routledge Falmer.
- Caputo, Richard. K. (2014). *Policy Analysis*, In Social policy & Social Justice Edited by Michael Reisch, SAGE.
- Cunningham, Jo and Steve Cunningham. (2012). *Social policy and Social Work*, SAGE.
- Cummins, Linda; Katharine V. Byers & Laura Pedrick. (2011). *Policy Practice for Social Workers: New Strategies for a New Era*, Pearson Education (US).
- Evans, Tony. (2019). *Policy work and the ethics of obedience and resistance: perspectives from Britain and beyond*, In Social Work and the making of Social Policy, Edited by Ute Klammer, Simone Leiber and Sigrid Leitner, policy Press.
- Green, Lorraine and Karen Clarke. (2016). *Social Policy for Social Work: placing social work in wider context*, Policy Press.
- Katz, Arthur. (2015). The Social Work's Role in Social Policy, Access to <https://journals.sagepub.com/doi/abs/10.1177/002087286100400201>
- Klammer, Ute, Simone Leiber and Sigrid Leitner. (2019). *Introduction: social work and the making of social policy*, policy Press.

- O'Connor, May Katherine & F. Ellen. Netting. (2008). Teaching Policy Analyses as Research: Consideration and Extension of options, *Journal of Social Work Education*, Vol. 44, No. 3 (FALL 2008), pp. 159-172
- Walker, Carol and Alan Walker. (1998). *Social policy and Social Work, In Social Work* (Themes, Issues and critical Debates), Edited by Robert Adams, Lena Dominelli and Malcolm Payne, MACMILLAN, pp. 44 - 55.
- Weiss, Idit; John Gal; Ram Cnuan and Rea Majlaylic. (2002). What kind of Social policy do Social Work students prefer?, *International Social Work*, Vol. 45, No.1, pp. 59 – 81.
- Weiss, Idit; John Gal and Joseph Katan. (2006). Social policy for Social work: A teaching Agenda, *British Journal of Social Work*, 36, 789 – 806.